

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رساله در جواب سؤالات بعض اعظم نراق

(درباره عباراتی از ملاصدرا)

از افاضات عالم ربانی و حکیم صمدانی

مرحوم آقای حاج میرزا محمد باقر همدانی اعلی الله مقامه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین .

و بعد چنین گوید این بنده حقیر محمد باقر بن محمد جعفر غفر الله لهما ذنوبهما که بعضی از اعظم و اعیان قصبه نراق چند شبهه ای در بعض مطالب نوشته بودند و از برای یکی از برادران روحانی فرستاده بودند که ایشان این حقیر را امر فرمایند که در رفع آن شبهات جوابی عرض کنم . پس به جهت امثال امرایشان فقرات عبارت را عنوان میکنم و در ضمن هر فقره جوابی به قدر فهم خود عرض میکنم و امید از صاحبان فهم آن است که اغماض از قصور این ضعیف بفرمایند چرا که شیوه کریمان است .

سؤال: «بسيط الحقيقة كل الاشياء» ملاصدرا گفته و مرحوم شیخ اعلی الله مقامه رد فرموده، اگر چنین نباشد خلاف توحید است به ملاحظه اینکه البته نفی هر شیء شود ترکیب لازم می آید چگونه جواب است که این قول رد شود و ترکیب لازم نیاید؟

جواب: عرض میشود که فرموده اند اگر چنین نباشد خلاف توحید است یعنی اگر بسيط الحقيقة كل الاشياء نباشد خلاف توحید است. پس عرض میکنم که اگر بسيط الحقيقة كل الاشياء باشد خلاف توحید است چرا که اشیاء جمع شیء است که در فارسی به آن «چیز» میگویند و معلوم است که چیزی از چیزی تا جدا نباشد و امتیازی مابین آنها نباشد معقول نیست که آنها را جمع ببندیم چرا که در صورت عدم امتیاز یک چیز است و به یک چیز «یک چیز» باید گفت و به یک چیز «چیزها» گفتن غلط است و دروغ است. پس وقتی سخن صحیح و درست است که چیزهایی را که هر یک ممتازند از دیگری چیزها بگوییم و همین که چیزها هر یک ممتاز شدند از دیگری البته هر یک هر یک مرکب خواهند بود. پس مراد از اشیاء که فرموده اند مرکبات خواهد بود پس مراد از بسيط چیزی است که شائبه ترکیب در او راهبر نباشد چه ترکیب شخصی و چه ترکیب صنفی چه ترکیب نوعی و جنسی و چه ترکیب اطلاقی و چه ترکیب مادی و چه صوری و جوهری و عرضی و چه ترکیب اعتباری و حیثی و چه ترکیب کلی و

جزئی و چه ترکیب ابتدائی و انتهای و چه ترکیب شهادی و غیبی و چه ترکیب زمانی و دهری و چه ترکیب خلقی و امری و چه ترکیب فعلی و انفعالی و بر همین نسق آنچه در عالم خلق یافت شود در او ممتنع است چرا که مراد از خلق نیست مگر چیز مرکب محتاج پس او شخص نیست چرا که شخص غیر نوع و چون غیر نوع است مرکب است و همچنین نوع نیست چرا که نوع غیر شخص است و چون غیر او است مرکب است و همچنین جنس نیست چرا که جنس غیر نوع است و مطلق نیست چرا که مطلق غیر مقید است (و مقید نیست چرا که مقید غیر مطلق است ظ) و ماده نیست چرا که ماده غیر صورت است و صورت نیست چرا که صورت غیر ماده است و جوهر نیست چرا که جوهر غیر عرض است و عرض نیست چرا که عرض غیر جوهر است و نسبت و اعتبار و حیث و امثال اینها نیست چرا که هر یک از اینها غیر دیگری هستند و همه غیر صاحبان نسب و اعتبارات و حیو ث هستند و همچنین پس نه مکان است و نه در مکان، چرا که هر یک غیر دیگری است و نه وقت است و نه در وقت چرا که هر یک غیر دیگری است و همچنین نه کل است و نه جزء و نه کلی است و نه جزئی چرا که هر یک از اینها غیر دیگر است و نه ابتداء است و نه در ابتداء و نه انتهاء است و نه در انتهاء و نه کمّ است و نه صاحب کمّ و نه کیف است و نه صاحب کیف و نه وضع است و نه صاحب وضع و نه جهت است و نه

در جهت و نه فوق است و نه در فوق و نه تحت است و نه در تحت و نه
شرق است و نه شرقی و نه غرب است و نه غربی و نه شمال است و نه
شمالی و نه جنوب است و نه جنوبی و نه نسبت است و نه صاحب
نسبت و نه اضافه است و نه مضاف و نه مضاف الیه و نه شهاده است و
نه شهادی و نه غیب است و نه غیبی و نه زمان است و نه زمانی و نه
دهر است و نه در دهر و نه سرمد است و نه سرمدی و نه فعل است و نه
انفعال و نه منفعل و نه اتصال است و نه متصل و نه انفصال است و نه
منفصل و نه اقتران است و نه مقترن و نه افتراق است و نه مفترق و نه
قرب است و نه قریب و نه بُعد است و نه بعید و نه علو است و نه عالی و
نه دنو است و نه دانی و نه محیط است و نه محاط و نه حاوی و نه
مَحوی و نه شامل است و نه مشمول و نه عام است و نه خاص و نه ذات
است و نه وصف و نه موصوف است و نه صفت و نه مسمی است و نه
اسم و نه وجود است و نه ماهیت و نه عین است و نه غیر و نه امکان
است و نه ممکن و نه اثبات است و نه مثبت و نه نفی است و نه منفی و
نه ذات چیزی است و نه وصف آن و نه موصوف چیزی است و نه
صفت آن و نه مسمای چیزی است و نه اسم آن و نه وجود چیزی است و
نه ماهیت آن و نه عین چیزی است و نه غیر آن و نه امکان چیزی است و
نه کون آن و نه عین چیزی است و نه صورت آن و نه چیزی ثابت است
بر آن و نه منفی است چیزی از آن نه منسوب چیزی است و نه چیزی

منسوب به او و نه به چیزی نزدیک است و نه چیزی نزدیک به او و نه دور است از چیزی و نه چیزی دور است از او و نه به چیزی متصل است و نه چیزی متصل به او است و نه از چیزی منفصل است و نه چیزی منفصل است از او و نه داخل چیزی است و نه چیزی داخل او است و نه خارج از چیزی است و نه چیزی خارج از او است و نه موضوع چیزی است و نه عارض آن و نه محل چیزی است و نه حال در آن و نه اصل چیزی و نه فرع آن و نه حقیقت چیزی است و نه ماهیت آن. و همچنین آنچه اسمی و رسمی به آن توان گفت و کنایه و اشاره به آن توان کرد و تعبیری به هر طوری از آن توان آورد همه خلق او است و هریک غیر دیگری است و هریک مرکب است و در بسیط، مرکب چه میکند؟ بلکه عرض میکنم که آنچه هر کس بفهمد او را او غیر بسیط است چرا که فهمیده شده غیر از فهم و فهم غیر صاحب فهم است و هر چه غیر چیزی است محدود است به حد خود و هر محدودی مرکب است و هر مرکبی مخلوق است چنان که این معنی از اصل و منبع حکمت و عصمت صلوات الله علیه جاری شد که فرمود: **کل ما میزتموه باو هامکم فی ادقّ معانیه فهو مخلوق مثلکم مردود الیکم** و فرمود: **انتهی المخلوق الی مثله والجاه الطلب الی شکله** و فرمود: **الطریق مسدود و الطلب مردود** و امثال این فقرات در خطب و ادعیه وارده از اهل عصمت و ینبوع حکمت نه به قدری است که در این

مختصر بگنجد و مطابق است با قول خدای تعالی که میفرماید:
لا تدر که الابصار و هو یدرک الابصار و میفرماید: سبحان ربک رب
العزّة عما یصفون و دلیل عقل مطابق است با این جور اخبار و آیات چرا
که اگر بسیط فهمیده میشد بسیط نبود چرا که فهمیده شده غیر از
فهمنده است و چون غیر او است محدود است و چون محدود است
مرکب است و چون مرکب است بسیط نیست. پس بسیط، معروف
کسی نیست و معلوم کسی نیست و مفهوم نیست و از این قبیل هر چه
خیال کنی مرکب است و بسیط نیست. و گمان مکن که اگر معروف و
معلوم نیست پس مجهول است چرا که مجهول غیر از معلوم است و
معلوم غیر از مجهول است و هر یک محدودند پس بسیط نه معلوم
است و نه مجهول.

و بعضی از جهال که نظر کردند به این جور کلمات که از شیخ مرحوم
اعلی الله مقامه صادر شده گمان کردند که لازم این قول تعطیل است و
در مطاوی بیان ملتفت نشدند که چه چیزها گذارده شده و ندانستند
که در توحید، اثبات چیزی نفی چیزی را لازم ندارد و نفی چیزی
اثبات چیزی را لازم ندارد. در عرصه محدودات اگر چیزی اثبات شد
نفی آن در حین اثبات معقول نیست و اگر چیزی نفی شد اثبات آن در
حین نفی معقول نیست و در عرصه خلق اگر چیزی عین چیزی باشد
غیران نیست و اگر غیر آن شد محال است که عین باشد و این جور

سخنها در ذات بسیط چه میکند؟ والله اگر کسی از اهل توحید باشد میبندد که همین تنزیهات عین مطلوب است و اگر از اهل توحید نیست که سخنی با او نیست.

بالجمله، تعطیل آن است که خدا را کسی بی صفت داند در مواقع صفات و تشبیه آن است که او را مثل یکی از مخلوقات داند و در ذات بی نهایت و بسیط حقیقی تعطیل و تشبیه راه ندارد. چرا که تعطیل غیر تشبیه و تشبیه غیر تعطیل است و هر یک محدودند و بسیط بیحد است و از این جور عبارات هر چه بنویسم کسی که از اهل دیار ما نیست بر حیرت او می افزاید یا آنکه اعتنا نکرده استهزاء میکند **و الله یستهزیئ بهم و یمدهم فی طغیانهم یعمهون** و از برای صاحبان فهم و انصاف همین قدر کافی است ان شاء الله .

پس اولاً عرض میکنم در جواب ایشان که آیا بسیط الحقیقه را شناخته اند و او را موضوع قرار داده اند و کل مرکبات را حمل بر او کرده اند یا آنکه او را نشناخته و مجهولی را موضوع قرار داده و مرکبات معلومه را حمل بر او کرده اند؟ اگر شناخته او را که هر چه شناخته شده است غیر چیزی است که شناخته نشده پس محدود است و بسیط حقیقی نیست و شاهد صدق عدل این سخن مفاد قول خدای تعالی است که **لا تدركه الابصار و قول ولیّ او است که الطريق مسدود** و باز قول ولیّ او است صلوات الله علیه که **کل ما میز تموه باو هامکم**

فی ادقّ معانیه فهو مخلوق مثلکم مردود الیکم. پس اگر معروف خود را موضوع قرار داده اند که معروف، بسیط حقیقی نیست و مرکب است و این اسم را به غلط از برای مرکبی استعمال کرده اند. مثل آنکه اسم زید را بگذاری بسیط الحقیقه و او را از باب مغالطات موضوع قرار دهی و چیزی را بر او حمل کنی مثل آنکه صورتی که در دیوار کشیده بر هیئت شیر، اسم او را شیر بگذاری و بگویی که این شیر است و هر شیری درنده است پس این درنده است. و اگر بسیط الحقیقه را نشناخته اند که معنی ندارد که چیزی را که نشناخته اند موضوع قرار دهند و کل چیزها را حمل بر او کنند مثل آنکه معقول نیست که تو بگویی هر چه را من نمیدانم این چیزها است که میدانم.

ثانیاً عرض میکنم که چیزی را که از برای چیزی اثبات میکنی اگر راست باشد و به قول اهل علم اگر قضیه صادق است خالی از این نیست که یا چیز اول تمام همان چیز دویم است که به زبان علمی موضوع تمام حقیقت محمول است یا آنکه از جهتی عین او است و از جهتی غیر او است. پس اگر از جمیع جهات موضوع عین محمول و محمول عین موضوع باشد قضیه صادق است و راست. مثل آنکه بگویی انسان حیوان ناطق است که انسان موضوع است و حیوان ناطق محمول است و از جمیع جهات انسان حیوان ناطق است و حیوان ناطق انسان است و اگر انسان را فرض کنی حیاتی نداشته باشد مثل آجریا

ناطق نباشد مثل اسب و آن وقت بگویی انسان حیوان ناطق است دروغ است و قضیه کاذبه است به اصطلاح. و اگر موضوع از جهتی عین محمول باشد و از جهتی غیر محمول، باز از جهت اتحاد قضیه صادق خواهد بود و از جهت عینیت راست است مثل آنکه میگوی زید قائم است پس زید که موضوع است از آن جهت که عین قائم است که محمول است راست است که او قائم است پس اگر زید از جهتی عین قائم نباشد و بگویی زید قائم است دروغ است و قضیه کاذبه خواهد بود مثل آنکه زید در حینی که نشسته است بگویی زید در حین نشستن ایستاده است، بسی واضح است که این حرف غلط است و دروغ است.

پس این مقدمه را که یافتی عرض میکنم که این قول بسیط الحقیقه که موضوع است خالی از این نیست که یا تمام حقیقت کل الاشياء است که محمول است مثل انسان و حیوان ناطق، یا از جهتی عین کل الاشياء و از جهتی غیر کل الاشياء است مثل زید و قائم. پس اگر بسیط از جمیع جهات و حیثیات کل الاشياء است و کل الاشياء یقیناً مرکب است پس بسیط مرکب است و مرکب بسیط است چنان که انسان حیوان ناطق است و حیوان ناطق انسان بود و بسیطی که تمام مرکب است از جمیع جهات و حیثیات مرکب است پس اسم بسیط را بر سر مرکب گذارده ای و گفته ای که بسیط مرکب است مثل آنکه اسم

معجونی را بسیط بگذاری و بگویی بسیط معجون است و معجون مرکب است پس بسیط مرکب است و این مغالطه است و در نزد اهل علم غلط است و قضیه کاذبه است. و اگر بسیط الحقیقه در قول شما که گفتید کل الاشياء است از جهتی با اشياء اتحاد دارد و از جهتی تغایر دارد مثل زید و قائم، که زید در جهتی با قائم اتحاد داشت و از جهتی تغایر داشت پس بسیطی که دو جهت دارد جهت اتحاد با مرکب و جهت تغایر با مرکب باز بسیط نیست و مرکب است از جهت اتحاد و از جهت تغایر. پس همان استدلالی که مرحوم ملا صدرا میفرماید که اگر بسیط الحقیقه غیر چیزی از چیزهای مرکبه باشد لازم میآید که بسیط مرکب باشد، بر خود ایشان بر میگردد که اگر عین چیزی از چیزهای مرکبه هم باشد لازم میآید که بسیط نباشد چرا که یا عین مرکب است به کل حیثیات پس مرکب است و اگر از حیثی مرکب است و از حیثی غیر مرکب، باز هم مرکب است.

و اگر بگویی که کل الاشياء چنان که تو گفتی نیست که مرکب باشد بلکه کل الاشياء بسیط است پس آنچه گفتی که «خالی از این نیست که یا از جمیع حیثیات مرکب است پس مرکب است یا از جهتی مرکب است و از جهتی غیر مرکب باز مرکب است از دو جهت»، لازم نیامد.

عرض میکنم که آیا تو مر کبی در عالم قائل هستی یا نه؟ اگر میگوی
 در عالم مر کبی نیست پس جمع مکن اشیاء را و سخنی از مر کب به
 زبان جاری مکن و چیزی که نیست نه او را موضوع قرار بده و نه
 محمول و بگو بسیط بسیط است و مگو بسیط کل مر کبات است و اگر
 میگویی یک مر کبی در عالم هست و به یک تریاق فاروقی قائل هستی
 به تو میگویم که این تریاق از همان حیث که مر کب است از اجزاء و از
 همان اعتبار که اجزاء آن متعدد هستند و مقترن و ممزوج شده اند و فعل
 و انفعال کرده اند در یکدیگر، از همین اعتبارها و از همین حیثیات
 بسیط الحقیقه عین تریاق است یا غیر آن است؟ و میگوی که اگر
 بسیط الحقیقه غیر تریاق باشد لازم آید که بسیط مر کب باشد از حیث
 هو هو و از حیث هو غیر التریاق مثل آنکه فرس مر کب است از حیث
 هو هو و از حیث هو غیر البقر چرا که اگر حیث هو هو ی آن عین حیث
 هو غیر البقر بود بایستی که در حالی که ملتفت به فرسی ملتفت باشی
 غیر البقر را و چنین نیست پس معلوم شد که فرس مر کب است از دو
 جهت، جهت خودی آن و جهت آنکه آن غیر غیر خود است پس به
 همین استدلال عرض میکنم که بسیط الحقیقه عین تریاق است از
 همان جهت که تریاق است و صاحب اجزاء است و مر کب است یا غیر
 تریاق؟ و اگر غیر تریاق باشد از همین جهت که تریاق مر کب است،
 که خواهی گفت لازم می آید که بسیط مر کب باشد از جهت خودی

خود و از جهت آنکه غیر تریاق است پس چون مرکب است از دو جهت باید عین تریاق باشد از همان جهت که تریاق مرکب است پس در همین صورت عرض میکنم که بسیط الحقیقه غیر تریاق که نشد تو گفתי عین تریاق است حال که عین تریاق است به قول شما، به شما عرض میکنم که آیا عین تریاق است به جمیع حیثیات؟ پس چون تریاق مرکب است چیزی که عین آن است به کل حیثیات مرکب است پس بسیط نیست و اگر از حیثی عین تریاق و از حیثی غیر تریاق است باز مرکب است از حیث عینیت و از حیث غیریت پس بسیط نیست و اگر گویی تریاق حیث بساطتی دارد که حیث وجود او است من همان حیث را میگویم بسیط است عرض میکنم که آیا هیچ حیث ترکیبی در آن هست یا نیست؟ و گمان نمیکنم که این قدر بی انصاف باشی که بگویی تریاق مرکب نیست و اجزاء ندارد و آن اجزاء با هم جمع نشده اند و ممزوج نشده اند و هر یک فعل در دیگری نکرده و هر یک منفعل از دیگری نشده. و اگر قائل شوی که مرکب است جمیع عرضهای خود را در همین حیث ترکیب عرض میکنم به طوری که گذشت، و اگر جوابی نداری تصدیق کن که بسیط الحقیقه کل مرکبات و تمام آنها نیست و چنان گمان مکن که حال که گفتم بسیط الحقیقه کل مرکبات نیست و تمام آنها نیست میگویم غیر از مرکبات است حاشا بلکه هر چیزی که عین مرکب باشد مرکب است و هر چه

غیر مرکب هم باشد مرکب است بلا اشکال و لکن حرف این است که بسیط حقیقی نسبتی به چیزی ندارد چرا که محدود نیست به هیچ چیز و محدود نسبت به محدودی محمول است یا موضوع است یا مثبت است یا منفی است و بیش از این تصریح جایز نیست، اگر کسی از اهل دانش است دانست که چیزی فرو گذاشت نشد. بلی این قدر لازم هست که هر استدلالی که لازم آید از آن ترکیب ذات بسیطه حقه بیان کنم به طوری که واضح شود بطلان آن استدلال و واضح شد که هر چیزی که نسبت عینیت یا غیریت به چیزی داشته باشد مرکب است و السلام علی من فهم الکلام و وصل الی المرام.

سؤال دوم: مرحوم شیخ اعلی الله مقامه می فرماید اسماء الله لفظهای مترادفه میباشند مانند اینکه در حق زید میگوید انسان، بشر، آدم و زید، بکر، عمرو، خالد. و ملاصدرا میگوید اسماء الله در صقع واحدند مثل اینکه در حق زید میگوید فلان پسر فلان و پدر فلان و مؤمن و عادل همه در صقع واحدند در حق هر کسی مفهوم میشود و هر یکی غیر دیگری است و مصداق همه یکی است در این دو قول تفاوتی به نظر من عوام نمی رسد، پس ردا و کجاست؟

جواب:

میان ماه من تا ماه گردون تفاوت از زمین تا آسمان است

چرا که اسمائی که در صقع واحدند و هر یک مفهومی جداگانه دارند تا مبدأ اشتقاق آنها در مصداق نباشد آن اسمها را گفتن غلط است. پس اگر زید پسر داشته باشد پدر است و اگر پسر ندارد و به او بگویی پدر، صحیح نیست. و اگر ایمان آورده باشد مؤمن است و اگر ایمان نیاورده اسم مؤمن در حق او غلط است و همچنین است امثال این اسمها که بدون حصول مبدأ اشتقاق آنها در مصداق، استعمال آنها غلط است. پس اگر مصداق مرکب باشد و مبدأ اشتقاقی در او پیدا شود اسمی از برای او مشتق می شود و مفهوم هر اسمی غیر مفهوم اسمی دیگر است و مبادی اشتقاق در مصداق واحدی است که مرکب است پس مفهوم پدری دخیلی به مفهوم عدالت ندارد و مفهوم عدالت دخیلی به مفهوم ایمان ندارد و از مفاهیم عدیده در مصداق واحدی میفهمیم که مصداق مرکب است چنان که مرحوم ملاصدرا استدلال میفرماید که چون مفهوم الفرس من حیث هو غیر مفهوم الفرس غیر غیره است میفهمیم که فرس مرکب است از دو حیث و چون بسیط الحقیقه بسیط است و مرکب نیست، حیث هو هو و حیث هو غیر غیره در او نیست پس چون غیر غیر نشد عین غیر است! پس به استدلال خود آن مرحوم هر مصداقی که مفاهیم عدیده در او جایز باشد بسیط نیست پس بسیط حقیقی مفاهیم عدیده در او معنی ندارد پس اگر تعبیری از او به اسماء عدیده آورده شد معنی هر یک اگر غیر معنی دیگری است مراد از همه

یک است که همان بسیط باشد پس مترادف خواهند بود و چه میشود که در مواقع صفات مفاهیم عدیده داشته باشند و مترادف باشند و ان شاء الله شما میدانید که **کمال التوحید نفی الصفات عنه** است در مقام ذات. اما در مواقع البته مفاهیم عدیده دارند و آن همان واقعی است که فرموده اند در اخبار که **من عرف مواقع الصفة بلغ قرار المعرفة و** مواقع جمع است و متعدد است و ذات متعدد نیست.

سؤال سیوم: مرحوم ملاصدرای میفرماید رابطه میان خلق و خالق را می فرمایند در مثل حق ذی ظل و خلق ظل و این معنی را مرحوم شیخ رد میفرماید و میگویند غلط است بلکه وجود مخلوق چون وجود قیام است نسبت به قائم در این مرحله هم تفاوتی به نظر این ارادتمند کمتر نمی رسد استدعا دارم که جواب را به قسمی که تفاوت معلوم می شود بنویسید که ان شاء الله رفع شبهه بشود و السلام.

جواب: شاید از آنچه در سؤال اول در مقام تعبیر از توحید عرض شد معلوم شده باشد که ربطی در میان بسیط حقیقی و مرکب مخلوق نیست چرا که خود ربط مخلوق است و ربط ظل به ذی ظل در عالم خلق است به هر طور که معنی شود چرا که ظل محدود است و ذی ظل هم محدود است به طوری که هیچ یک بر دیگری صادق نیست و ذات محدود نیست بلی نسبت خلق مثل قیام است به قائم و مراد از قائم ذات نیست بلکه مراد این است که خلق اثر فاعل است چنان که قیام اثر قائم

و چنان که قائم ذات زید نیست فاعل هم ذات نیست چرا که «فاعل ذات ثبت لها الفعل» است نه ذات مطلقه چنان که قائم «ذات ثبت له القیام» است نه ذات مطلقه و «ذات ثبت لها الفعل» فعل اثر او است و واضح است که «ذات ثبت لها الفعل» مرکب است از ذاتی و از نسبت ذات به فعلی و «ذات ثبت لها الفعل» مؤثر است و مخلوق اثر او است و مؤثر و اثر در صقع واحد نیستند به خلاف ظل و ذی ظل که میتوان ظل را در مکان ذی ظل و ذی ظل را در مکان ظل گذارد و علاوه بر این ظل را خلق میگیرند و ذی ظل را ذات بسیطه و ذات بینهایت را ظلی نیست و اگر ذی ظل را «ذات ثبت لها الظل» میگرفتند و ظل را اثر آن میگرفتند و ذات بسیطه مطلقه را مقدس از آلائش به ظل میگرفتند جای تسامح بود. و همین قدر ان شاء الله کفایت میکند از برای طالبان حق و چنین گمان نکند کسی که فاعل اگر «ذات ثبت لها الفعل» است پس ذات مطلقه معطل است، چرا که ذات از جمیع حدود بیرون است و از آن جمله حد تعطیل است. پس ذات مطلقه از حد تعطیل مانند سایر حدود بیرون است و اگر قیام اثر قائم شد ذات زید معطل نشده و در خانه نخواهیده معطلاً که قائم را فرستاده باشد که تو برو و قیام را احداث کن. والسلام علی من عرف الکلام و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین. تمام شد جواب سؤالات در

شب جمعه بیست و دویم شهر جمادی الآخرة سنه ۱۲۸۵ حامداً مصلياً
مستغفراً.